

جهان بيني بي غرض (فلسفه شوپنهاور)

Urteilsfreie Weltanschauung

اثر هرمان کلاوس برگردان: اسماعیل منوجان

مقدمه اي برجهان بيني بي غرض

- (الف) - جهان همچون پندار 1- صور بينش در آگاهی
 2- مفاهيم مجرد خرد
 3- راه خطا رفتن خرد
 (ب) - جهان همچون اراده 4- شناسائي اراده در آگاهی- وحدت جهان
 5- پيوندهاي مشترك صور نمود
 6- يگانگی و هدفمندی صوري عالم
 7- جبر - اراده اجباري
 8- اساس اخلاقيات - حس همدردی
 9- نمودهاي اراده - جوهر هستي
 10- اراده انواع - سرشت عشق جنسي
 11- استيلاي اراده بر آگاهی
 12- سرشت زندگی و پیامدهاي اخلاقي آن
 (ج) - خلاصي قطعي از بند اراده
 13- شناخت شهودي الهامي
 14- احاي گناه و رنج
 15- نمايش مصور رحمت

توضیحي بر دو مفهوم

هر چند تخصصی شدن علوم از جمله و ترجمه و کلا" ادبیات مانع از برگردان بي کم و کاست متن حاضر مي گردید ولي ضرورت و انگیزه ي مترجم در ارائه دیدگاه نویسنده اي گمنام به دوستداران فلسفه بر وسواس رعایت دقیق قوائد نگارش و نکات دستوري سنگيني مي کرد امید که خواننده نکته بين برمن ببخشد. در آغاز به چند نکته اشاره کنیم:

Die Form به معنای شکل، ظرف، قالب، نمود بیرونی و صورت می باشد در متن حاضر همواره به معنای صور (جمع صورت) بکار رفته است.

مفاهيم Der Verstand = شعور و Die Vernunft = عقل و خرد را به همان معنایی که هگل استفاده می کرد بکار برده ایم هگل در کتاب خدایگان و بنده درجات حصول آگاهی را به دو مرحله ابتدایی شامل: وجدانیات، ادراک حسی و فهم و سپس مرحله عالی تر یعنی خرد تقسیم می کند. مرحله نخست یعنی ادراک و فهم ابتدایی به معنی قدرت دریافت مستقیم رویدادهای جهان بیرون در انسان و حیوان مشترك است و مرحله دوم یعنی خرد به معنی تصور، تفکر و انتزاع اشیا مشخص در مفاهيم کلی خاص انسان است.

Die Wille از مصدر خواستن و اراده کردن به معنای نفس، عزم و اراده است شوپنهاور از آن بعنوان نیروی طبیعی- انرژی- استفاده می کند. جهت سهولت مطلب مفهوم Das Wesen به هر دو مفهوم Substance = جوهر و Essence = ذات بکار رفته است.

مقدمه اي برجهان بيني بي غرض

از نویسنده رساله حاضر اطلاع چندانی نداریم مهندسی هلندی بود که به علوم طبیعی و فنی آشنایی داشته است. تابستانها را اغلب در سوئیس میگذرانده و چند سالی نیز در شهر وین بسر برده است او در زمره نزدیکان فروید بشمار می رفت ولی زندگی اش بشدت متأثر از شوپنهاور بود. نگارش حاضر که معرفی و مدخلی فشرده به آثار شوپنهاور است تنها ادای دین نویسنده به استادش و راهنمایی برای نو آموزان است.

روی سخن نویسنده در این نوشته، نه کسانی است که غرق مشغلات روزمره و لذات سطحی اند بلکه کسانی است که در جستجوی معنای حیات و جهانی که بدان پای گذارده اند خود را نیازمند نگرشی ژرفتر می بینند. نگاه به حیاتی که هدفش در خود زندگی است. نویسنده پاسخ معنای زندگی را تنها در فلسفه می جوید. افراد ناشی فلسفه را دشوار و نوعی بازی فکری با واژگان می پندارند نوعی سرگرمی که کمتر پاسخ روشنی در بردارد نویسنده نیز این نوع نوشته های فلسفی نمایانه را صرفاً گونه ای توجیه گری در استمرار مناسبات حاکم می داند به عنوان مثال از کتاب هستی و زمان اثر مارتین هایدگر که زمانی پیش از رساله حاضر، یعنی در زمستان 1932 انتشار یافته است می توان نام برد در آنزمان این کتاب مد روز شده بود و سبب ای در دست فیلسوف مابان متظاهر که هدفی جز هر چه تنگ تر کردن فرایند هدفمند فلسفه در حوزه تدارکات، زبان شناسی و معنا شناسی بنیادی نداشتند سایه این گونه تفکر امروزه نیز بر فلسفه سنگینی می کند .

کلاوس در تمام عمرش کوشید فلسفه را از چنین سقوطی برهاند او از جهان بینی بی غرضی سخن می گوید که کانت اساس آنرا بنا نهاده و شوپنهاور آنرا گسترش داده بود فهم چنین فلسفه ی حقیقی و نابی از آنجا که بر خلاف سایر علوم در ویژگی ها در جا غی زند و کل هستی و جهان را بررسی می کند بسی سهل تر نیز می باشد .

نوشته حاضر را نباید جانشین آثار شوپنهاور، که خود به ساده ترین وجهی نگاشته شده اند پنداشت این نوشته کوششی است فشرده که نویسنده با برداشت و واژگانی خاص خود در معرفی اساس افکار شوپنهاور ارائه می دهد.

نگاه نویسنده نه توأم با پیش داوری و انگیزه و باوری مدون بلکه معرفی فشرده ای از افکار شوپنهاور، بدان گونه که نویسنده برداشت کرده است هرمان کلاوس چندان توجهی به فرضیات و اسلوب های نتایجی که در این کتاب تشریح می گردند ندارد و از آنجا که او فلسفه شوپنهاور را برای همه اعصار معتبر می پنداشت کمتر به دیگر تلاشهای فلسفی قرن گذشته پرداخته است از اینرو نوشته حاضر را نمی توان مدرن تلقی کرد

هرمان کلاوس بعد از جنگ جهانی دوم در لندن در گذشت نوشته حاضر که از سر در گمی های فکری دوران خویش بر حذر بود توسط عضوی از جامعه دوست داران شوپنهاور به دستمان رسیده است ما بر این گمانیم که انگیزه نویسنده در معرفی آثار شوپنهاور همراه تازگی خود را حفظ کرده است چرا که به کرات در باب اینگونه نوشته ای پرسش شده است. نوشته حاضر پاسخی رسا و مختصر به این نیاز است که با تغییراتی چند در به زمان کردن زبان نویسنده انتشار می یابد امید که نویسنده در عاقبت رستگار خویش بر ما ببخشد .

پیشگفتار

- مضمون و ساختار جهان بینی

ساختار علمی جهان بینی یا به بیان دیگر توضیح هستی و جهان از اهم موضوعات فلسفه است . فلسفه در تشریح درست جهان از طبیعت محسوس اشیاء آغاز می کند و در این امر از علوم مختلف نظری و طبیعی یاری می جوید این علوم خود ابزار پژوهش را در اختیار فلسفه می گذارند این اشاره تاکیدی بر اهمیت و لزوم علوم در نگرش فلسفی اما با وجود بر این هر یک از علوم مختلف به تنهایی حوزه معینی از دانش بشری را می سازند

مبنای علوم اساساً مفروضاتی است که خود این علوم کمتر به یافتن معنا و ریشه های اصلی آن فرضیات پرداخته اند مقصود ما در اینجا پرسش هائی است در

باره ماهیت زمان ، مکان و رابطه علت و معلولی رویدادها و ماهیت نیروهای موثر در طبیعت و زندگی . بنابراین ارائه توضیحی تکمیلی در این مورد ضروری است تا از سویی چگونگی راههای دستیابی به شناخت و از سویی دیگر اصولاً خود شناخت را به منزله پرسشی اساسی در فلسفه باز شناسیم. منظور چیستی شناخت از منظر فلسفه و شرح ساختار علمی جهان بینی است. فلسفه بینی به شخص ارزانی می دارد که نگاه فردی شخص بر خویش را نیز دربر دارد چرا که زندگی هر شخص جلوه ی فردی آن شخص در جهان است.

از آنجا که فلسفه شامل کلیه دانشهای بشری است انسان را به مراتب گسترده از سایر علوم در دستیابی به شناختی سهل تر و رضامندتر یاری می رساند.

بسی کژ اندیشی است اگر شناخت فلسفی را به نیت استفاده ی شخصی دنبال کنیم زیرا که استفاده علمی فلسفه نه در سود شخصی بلکه به بهترین وجهی در منافع دیگران تجلی می یابد اخلاق ناب نه در نهي از منکر و امر به معروف که در بادی امر، با پاداش و جزا دادن نتیجه به خود کامگی می انجامد بلکه متکی بر شناخت ناب است. فلسفه نگرشی در حیطه زیبا شناسی به شخص می بخشد که درک فرد از ماهیت زیبایی های طبیعت و هنر را به ژرفا می رساند.

بینش فلسفی می تواند مصور باشد یعنی نوعی بینش که ذائقه شخص خردمند و متفکر (مجرد اندیش) را ارضا نمی کند لیکن ادراکی سهل الوصول عرضه می کند، این گونه بینش سیمائی از جهان شبیه بینش دینی است ولی قرابتی با خدا پرستی و نهادهای دینی چون کلیسا ندارد.

اساس اینگونه جهان بینی مصور (سیمائی) در این است که چون درک ساختارهای علمی برای هر کسی نامیسر و دشوار می نماید فهم واقعی ساختارهای علمی با تبیین سیمایی به سهولت میسر می گردد این تبیین ادراکی چنان گرانقدر به انسان می بخشد که دیگر علوم به حکم ذات خود ناتوان از انجام آن هستند چنین ساختار دینی در جهان بینی موضوع فصل پایانی این نوشته است.

الف - جهان همچون پندار

صور پندار در آگاهی (I - شعور)

توضیح جهان ، اشیا جهان و کلا" تشریح هر شی ناشناخته و غیرقابل درکی تنها با مراجعه ذهن به آنچه بی واسطه و بسهولت قابل فهم است انجام می شود (به آگاهی انسان در می آید) فلسفه نیز بمثابة علم، باید با ارجاع شخص به آنچه بی واسطه برایش قابل شناخت است - یعنی با ارجاع فرد به ذهنیت خویش - به توضیح و تشریح جهان بپردازد. مبنای پژوهش ناشناخته ها باید آگاهی فردی باشد آگاهی فردی یعنی بر هر آنچه بی شخص بی هیچ واسطه ای درک کند. ما با آگاهی خود می توانیم هر شی ای را دریابیم نمود هر شی پیش شرط ضروری در کسب آگاهی است

خلاصه این استنتاج چنین است: "اشیا زمانی به تصور در می آیند که از پیش در آگاهی فرد منظور شده باشند" توضیح این جمله غامض بدنبال خواهد آمد. جهان خارج در ابتدا به کمک اندام حسی- که جز محرك های عصبي نیست - درک می شود لیکن اندام حسی فاقد هرگونه خواصی است که در اشیا مورد مشاهده ناظر است. تصورات آدمی که از راه ادراک حسی پدید می آیند از پیش با فعالیت نا آگاهانه شعور ناظر در آگاهی جای می گیرند این امر بدیهی را که شناخت اشیا نه با اندام حسی بلکه با فعالیت نا آگاهانه شعور ناظر (1) صورت می گیرد با مثال هائی متعدد و در مواردی مختلف می توان توضیح داد مثال ساده در این مورد چگونگی دیدن و مشاهده اشیا با عضو حس بینائی یعنی چشم است:

از قسمتهای مختلف يك شی شعاعهای نورانی متعددی به چشم می تابند این شعاع های نورانی بعد از عبور از مردمک چشم تصویر شی را روی شبکیه منعکس می سازند از آنجا که مردمک چشم کوچک است شعاعهای نورانی در مردمک چشم یکدیگر را قطع می کنند به عنوان مثال در مشاهده يك شی مثلاً يك صندلی، شعاعهای نورانی تکیه گاه صندلی (قسمت بالای صندلی) با عبور از مردمک چشم به پایین شبکیه و شعاعهای تابشی پایه صندلی (قسمت پایین صندلی) با عبور از مردمک چشم

به بالای شبکیه چشم منعکس می گردند بدین طریق تصویر صندلی بر شبکیه چشم وارونه یعنی تکیه گاه پایین و پایه های صندلی بالا دیده می شود پس می بایستی صندلی را وارونه مشاهده کنیم! به چه نحوی می توان این نکته را توضیح داد؟ توضیح صحیح این حقیقت را در حالیکه علوم طبیعی بیهوده بدان می کوشند تنها در فلسفه می توان یافت کورت لس ویتس در تشریح فلسفه کانت بزبان عامیانه عاجز از ارائه توضیحی روشن به این نکته قناعت می کند که گویا نه خود اشیا بلکه ما تصویر اشیا بر روی شبکیه چشم را می بینیم .

در نفي چنین نظر خطائی می توان گفت حتی اگر خرد آدمی قادر باشد خطای اندام حسی را بپوشاند با هیچ عزم راسخی نیز نمی توان این خطا را رفع کرد زمانی که سیاهی دو چشم را به عمد بسوی یکدیگر حرکت می دهیم و در فاصله ی کوتاهی در برابر بینی به انگشت مان نگاه می کنیم انگشت دیگری نیز مشاهده می شود با وجودی که یقین محض داریم انگشت دیگری در جلو بینی قرار ندارد بهمین نحو در مشاهده ماه در افق، ماه بزرگتر از زمانی که در بالای سر ما در آسمان قرار دارد دیده می شود در اینجا هیچ عزم و اراده راسخی نمی تواند پندار خطا را اصلاح کند مثال دیگر ملاحظه سراب در بیابان است حتی اگر توضیح بالا را مبنی بر اصلاح خطای اندام حسی توسط اراده صحیح بدانیم آنگاه بایستی صحت بینش را تابع شدت اراده تلقی کنیم و بمجردی که وقفه ای در کار اراده پیش آید کلیه اشیا وارونه بر روی سرهاشان مشاهده شوند .

در حقیقت حتی اگر مایل بدین صحیح اشیا باشیم موفق نخواهیم شد امر مسلم اینکه پاسخ درست در رویت صحیح صندلی یعنی مشاهده تکیه گاه در بالا و پایه های صندلی در پایین، پاسخی فلسفی است یعنی پاسخی است که به جوهر آگاهی خود شخص استناد می کند .

در آگاهی ما تلاشی نا آگاهانه در کار است که برای هر رویدادی که از طریق ادراک حسی در یافت می شود مثلا در انعکاس شی بر روی شبکیه چشم علتی جستجو می کند ماهیت شعور شخص ناظر را همین فرض نا آگاهانه رابطه علت و معلولی تشکیل می دهد . این فرض ضروری است تا شعور بتواند نا آگاهانه از آنچه به کمک این علت در شعور شخص ناظر بمتابسه شی نمایان می گردد شی را در مکان مجسم سازد مکان یکی از صور پندار است بدون مکان تصور هیچ شی ای میسر نمی باشد . فرایند مشاهده صندلی بگونه زیر است :

شعور می کوشد برای انعکاس تصویر پایه صندلی در قسمت بالائی شبکیه چشم علی را در یکی از صور پندار خود یعنی در مکان جستجو کند بگونه ای که تصویر پایه صندلی را از روی شبکیه چشم در راستای خطی راست به مردمک چشم و از آنجا اما این بار روی به پایین ور در مکان خارج منعکس می سازد یعنی در همان مکانی است که پایه صندلی در آن واقع است به گونه ای مشابه از تصویر تکیه گاه صندلی بر روی قسمت پایین شبکیه چشم انعکاسی به بیرون از میان مردمک چشم اما این بار رو ببالا در محیط بیرون صورت می گیرد تا تکیه گاه صندلی مجدداً در بالا مشاهده شود در چنین انعکاسی شعاعهای تابشی همدیگر را در مردمک چشم قطع می کنند و بدین طریق تصویر شی را به گونه ای که بدان خو گرفته ایم مشاهده می کنیم . دشواری فهم چنین امر بدیهی در عدم درک صحیح و روشن فرایند دائمی نا آگاه به آگاه است .

از کل بحثی که گذشت بروشنی در می یابیم که شناخت نه بر پایه ادراک اندام حسی بلکه بر پایه فعالیت نا آگاهانه شعور شخص ناظر استوار است فعالیتهای نا آگاهانه شعور بصورتی خاص فهم و مقدم بر هر نوع تجربه روی می دهند به گونه ای که در صور پندار مکان و رابطه علت و معلولی جای گیرند . بنابراین مکان چیزی نیست که فی نفسه و بخودی خود بیرون از آگاهی ما موجود باشد مکان تنها یکی از صور بینش ما را میسازد شناخت اشیا در مکان تنها از آنرو ممکن است که صورت پندار مکان از پیش در آگاهی ما جای دارد با آنچه گذشت اشتباه است هر گاه بپنداریم که نخست اشیا به طریق مبهمی به درون آگاهی ما راه یافته و بدنبال آن باید مکانی بر ایشان متصور شویم در فصل سوم بیشتر به آن می پردازیم .

دلیل دیگر در اثبات این امر که مکان از عناصر بنیادین آگاهی است این است که نمی توان مکان را از پندار حذف کرد به بیان دیگر می توان مکانی فاقد هر

نوع شی را بسادگی متصور شد ولی تصور بی مکانی محال است وجود مکان پیش شرط ضروری رویت اشیاست. محدود کردن فضا نیز بهمین گونه نامیسر است یعنی نمی توان سطح یا تصویری فضایی در نظر گرفت که فراسوی آنرا بی مکانی احاطه کرده باشد چرا که در اینجا نیز مفاهیم سطح و احاطه کردن و فراسوی خود طبیعتی مکانی دارند .

دومین صورت از صور پندار فهم رابطه علت و معلول است که همچون مکان از پیش در دسترس بوده و در نگرش و تجربه گرایي امری الزامی است چنین رابطه ای را رابطه علت و معلولی می گویند و از این صورت پندار هم نمی توان چشم پوشید . هیچ تاثیری بی علت و هیچ علتی بی تاثیر نخواهد بود جهت پرهیز از بد فهمی این نکته لازم به یاد آوری است که رابطه علت و معلول تنها در پیوند ما بین رویدادهای منفرد با یکدیگر اعتبار دارد یعنی در رابطه دگرگونی هایی که در کل جهان روی می دهند زیرا شناخت هر یک از اشیا موجود در کل جهان تنها بکمک صور پندار رابطه علت و معلول ممکن است و تنها در رابطه بین هر یک از چنین نمودهایی شناخت اعتبار دارد .

رابطه علت و معلول تنها بیانگر این نکته است که هر گاه تحت شرایطی معین در کل جهان دگرگونی های معینی روی دهد بدنبال آن تغییرات دگرگونی های معین دیگری نیز روی خواهند داد تنها با وجود یک علت شاهد تاثیر معلولی متعاقب آن خواهیم بود که این تاثیر نسبت به علت موخر و غیر قابل چشم پوشی است . با آنچه گذشت می توان گفت که تنها به یاری یکی از اساسی ترین صور پندار شعور ناظر می توان قانون مندی های بلامنازع حاکم بر فرایندهای جهان و همچنین ضروریات اجتناب ناپذیری که مسبب کلیه این رویدادهاست را شناخت .

شعور نا آگاهانه شخص ناظر غیر از مکان و رابطه علت و معلول دارای صورت پندار سومی نیز می باشد که همان صورت پندار زمان است زمان نیز چون مکان و رابطه علت و معلول از پیش در دسترس آگاهی است بنابراین این زمان هم پیش شرطی ضروری در تحصیل تجربه است اساساً تصور رویدادها و فرایندهای جهان خارج بیاری زمان میسر است لذا نمی توان زمان را مشتقی از تجربه دانست در حاشیه لازم به یاد آوری است که بنا به دلایلی که گذشت صورت پندار زمان نیز همچون صور پندار مکان و رابطه علت و معلول غیر قابل تعریف و تنها با مراجعه به سایر چیزها قابل فهم است این صور پندار رویهم اساس تصویری را تشکیل می دهند که نسبت به سایر پدیده های عالم چیزهای بی واسطه شناخته شده ای هستند .

زمان همچون صورتی ویژه از صور پندار نه تنها جوهری دگرگونه نسبت به جوهر مکان دارد بلکه شکل و محتوای زمان نیز نسبت به مکان مغایرت دارد رویدادهایی که در روند زمان در یک مکان روی می دهند موجد فرایندهایی در آگاهی هستند که این فرایندها تابعی زمانی و نه مکانی اند. کوتاه سخن می توان گفت مکان، زمان و رابطه علت و معلول نه در بیرون از آگاهی بلکه در درون آگاهی ما جای دارند و فقط در قالب این صور کلی پندار، جهان پدیدار می گردد در واقع بایستی جهان بدین نحو نمایان شود تبیین دیگر این بیان را در این جمله می توان یافت که (جهان یعنی پندار)

2- مفاهیم مجرد خرد - علم

تا اینجا پیدایش پندار در شعور را توضیح دادیم یعنی به آگاهی در آمدن جهان محسوسات را شرح دادیم دریافتیم که ادراکات حسی ما به یاری صور مریوط به شعور ناظر یعنی صور پندار زمان، مکان و رابطه علت و معلول بدست می آیند نه فقط در انسان بلکه در حیوانات عالی نیز چنین قدرت شناخت ناظر مبتنی به صور پندار موجود است حیوانات نیز با سیستم عصبی شان جهان خارج را در می یابند و ادراک حسی آنها از جهان از طریق اندام حسی به مغز ناظر انتقال می یابد. حال از نوع دیگری از شناخت سخن می گوئیم که محصر به انسان است و به واسطه آن انسان از دیگر حیوانات متمایز می گردد این سرشت ویژه ذهنی خرد است خرد قابلیت است در جمع بندی رشته ای از تصورات ناظر در دریافتی کلی بنام مفهوم

هر گاه شعور شخص ناظر نا آگاهانه رشته ای از تصورات آشکار خود را که از جنبه هایی مشابه ولی از جنبه هایی دیگر با هم متفاوتند در یک برداشت کلی گرد آورد آنگاه خرد شخص از چنین نشانه های آشکاری تفاوتها را حذف کرده و صرفاً بر وجوه مشترک آنها تکیه کرده و آن وجوه اشتراک را در برابر دیده نمایان می کند به عنوان مثال شخص ناظر سگهای شکاری مختلفی را مشاهده می کند که در خصوصیات منحصر بفرد خود با یکدیگر تفاوت دارند ولی دارای خواص مشترکی نیز هستند .

تفاوت هر سگ شکاری با سگ های شکاری دیگر به سهولت قابل رویت است ولی خرد با تکیه بر شباهت نسبی بین بیشمار سگهای شکاری مفهوم سگ شکاری را می آفریند در اینجا مفهوم سگ شکاری دیگر خصوصیات منحصر بفرد سگهای شکاری مشاهده شده را در بر نمی گیرد بخشی از این خصوصیات منحصر بفرد حذف گشته و در ادامه این اختصار مفهوم سگ شکاری که غیر قابل رویت است تبدیل به اندیشه سگ شکاری شده و مفهوم سگ شکاری جانشین هر سگ شکاری خاص و معین می گردد.

این روند حذف و اختصار جزئیات معین را "تجرید" می گویند این مفاهیم ساخته خرد برخلاف تصورات آشکار شعور، تصوراتی مجرد هستند مفاهیم دیده نمی شوند و از طریق واژه ها به آگاهی در می آیند از صوت ناشی از یک واژه معین در پیوند با اندیشه مفهومی خاص "زبان" ساخته می شود- زبان صورت مجرد پدیده هاست ساخت واژگان یعنی ترکیب ذهنی اصوات و واژگان با مفاهیم معین، بخودی خود، امری اختیاری و قراردادی است از اینرو 1500 زبان مختلف بر روی زمین وجود دارند که به یک واژه خاص- در زبانهای مختلف- مفاهیمی متفاوت نسبت داده می شود. یگانه تفاوت اساسی بین انسان و حیوان خرد است خرد قابلیت است در خلق مفاهیم مجرد.

انسان که از جهات بسیاری از حیوانات حیوانات نحیف تر است به یاری خرد بر کره خاکی حکومت می کند تفکر خردمندانه مجرد، چنان قدرت نشاختی در اختیار انسان قرار داده است که به نمود های سردرگم وی نظم و نگرشی روشن می بخشد. در مثالی که گذشت کلیه سگهای شکاری نزد خرد در یک واژه سگ شکاری خلاصه شده اند.

خرد در روند اخصارگرائی مفاهیم مجرد را در گروهی کلی خلاصه کرده ، همواره از تفاوتها چشم می پوشد و بر تشابهات تکیه می کند. هرچه مفهومی کلی تر و شامل تر باشد بهمان اندازه بی محتوا تر و از حیث تصور آشکار دورتر است . در زیر تسلسل مفاهیم مجرد را به روشنی ملاحظه می کنیم:

سگهای شکاری ← حیوانات ← سگ ← جانداران ← پستانداران

هریک از مفاهیم بالا شامل مفهوم پیشین و بسیاری مفاهیم دیگر نیز می شود خرد بدین ترتیب محتوای اصلی تجربه را با نگرشی روشن دسته بندی و خلاصه می کند.

در ادامه این روند خرد مفاهیم وابسته بهم را به یکدیگر متصل کرده قضاوت را به دنبال می آورد در جمله ی " این سگ بزرگی است" با نسبت دادن کمیت بزرگی (یک خاصیت) یعنی بزرگ بودن به یک سگ معین به قضاوت نشسته ایم قضاوت منجر به استنتاج شده و تصمیم گیری را دنبال خواهد داشت " این سگ بزرگی است" و "سگهای بزرگ خطرناکند" و " این سگ دزدها را به هراس می اندازد" اینها همه مثالهایی از رویدادهای روزمره اند که فعل وانفعالات خرد در تفکر مجرد را نشان می دهند تحصیل هرگونه تجربه ای که با سیستم و نیت خاص صورت گیرد یعنی تحصیل علوم مختلف، براساس اینگونه فعالیتها ذهنی انجام می شود کلیه علوم مربوط به صورتهای پندار ما از ابتدا بهمین منوال پدید آمده اند.

کشف تصور خاص مکان، هندس فضائی را بوجود آورده است صورت تصور زمان ، درک تواتر و شمارش دنبال هم را برایمان میسر ساخته است در ادامه این روال شمارش در مفهومی گسترده حساب و جبر و به عبارتی کلی تر نسبت کمی عددی را بوجود آورده است

علوم جبر و هندسه بنوبه خود ریاضیات را آفریده اند بنابراین ریاضیات جز پژوهش دقیق خواص صورت پندار انسان یعنی خواص صور زمان و مکان نیست این بیان مبتنی بر واقعیتی محض است.

رابطه علت و معلول مبتنی بر دلیل و برهان علمی یعنی متکی بر منطق است ولی بهمان گونه که توضیح داده شد خرد حتی در ملاحظه جهان خارج نیز مشاهدات و محسوسات خود را مختصر می‌سازد.

کلیه علوم طبیعی از نجوم تا روانشناسی از همین طریق اختصار گرایی خردمندانه پدید آمده اند در انتها مجموعه این علوم موجب پدیداری علم فراگیر فلسفه شده اند در فلسفه نسبت نمودهای منفرد به یکدیگر و نسبت نمودهای منفرد به آگاهی فردی اثبات می‌گردند شناخت کل جهان از راه فلسفه میسر می‌گردد استفاده علمی کلیه علوم بر مبانی خود این علوم استوار است: این امر همزمان در علوم فنی یا بمعنای وسیع کلمه علوم تجربی بطور کل و هم در علم پزشکی بطور خاص صادق است.

شناخت علمی - خرد گرا، تجارب یکبار آزموده را جمع آوری کرده به حافظه می‌سپارد تا بعدها بتواند بیاری این شناخت به استنتاج و یا اتخاذ تصمیمات علمی بپردازد از این جهت اعمال بشر به مانند اعمال سایر حیوانات تأثیرات آشکار ناگهانی نبوده بلکه بازتابی سنجیده اند که حتی در مواردی معین از این اعمال نتایجی حاصل می‌شود که بنا بر تجارب پیشین گاه می‌توان آنها را پیش بینی کرد.

در برابر مزیتی گرانمایه که از خلق مفاهیم خردگرا و تفکر مجرد نصیب بشر می‌شود با تجرید مفاهیم و حذف جزئیات یک پدیده زیان از دست دادن نگرش صحیح سنگینی می‌کند این گونه شناخت نه تنها جلوه اش را به کرات می‌بازد بلکه از صراحت آن نیز کاسته می‌گردد لذا شناخت خردگرای مجرد اساساً یک جانبه بوده و بایستی همواره با مشاهده منشا آن تجربیات کنترل گردد به این دلیل ساده، مفاهیم که به تنهایی ناروشن و اغلب چند معنا هستند این خطر را به همراه دارند که بمجرد قصور در کنترل توسط ناظر شخص را دچار اشتباه سازند گفتار بعدی در اینباره است.

3 - کژروی خرد

چنانچه خرد انسان با مشاهده کنترل نگردد راه خطا خواهد رفت در مثالهای بیشماری می‌توان این امر بدیهی را نشان داد.

مورد ساده هنگامی است که تضاد بین مفاهیم مجرد خرد و رویدادهای عینی صور بینش آشکار شده اثری فکاهی بجا می‌گذارند که بالطبع موجب خنده می‌شود فقط انسان می‌تواند بچند حیوانات به دلیل فقدان زبان مجرد مفاهیم، که در تضاد با مشاهدات بتواند موجبات خنده را فراهم سازد عاجز از خندیدن هستند. جوک گفتن مثال روشنی در این مورد است.

مادری همراه فرزند خود به تماشای کنسرت می‌رود در حین نواختن یک ویلون سل طولانی، بچه حوصله اش سر رفته به مادر اعتراض می‌کند آنجا را ترک کنند مادر نخست او را آرام می‌کند دقایقی پس از آن بچه از مادر می‌پرسد "مادر وقتی پایه بریده شد خواهیم رفت؟" منظور بچه پایه ویلون سل است.

بطوری که ملاحظه می‌شود پیوند مفاهیم مجرد "اره کردن" و صورت عینی عمل "نواختن" موضوع خنده داری بوجود آورده است خطای مفاهیم مجرد همواره به این روشنی قابل رویت نیستند رشته ای از این افکار مجرد اغلب استنتاجات مغلطه آمیزی را بدنبال دارند که در عدم قیاس و انطباق با مشاهدات بنابر ماهیت پیچیده شان پوشیده می‌مانند پیش داوریهایی خود سرانه تعالیم کلیساهای مختلف موارد فراوانی از پی گرد و آزار دگراندیشان و جنگهای وحشتناک فرقه ای را بدنبال داشته اند مادامیکه خرد توسط نگرش کنترل نگردد حتی در حوزه ناب ترین علوم نیز این اشتباهات روی می‌دهند مسابقه دو از مثالهای آشنای فلسفی در یونان باستان است نحوه استدلال اینگونه است آشیل دونده شهیر نمی‌تواند خود را به لاک پشت برساند تا آشیل خود را به محل لاک پشت که از نظر فاصله زمانی دمی زودتر از آشیل بر راه افتاده برساند لاک پشت مقداری به جلو خزیده است هنگامی که آشیل این مقدار را طی می‌کند شاید هم بیشتر از این مقدار را لاک پشت باز کمی جلو می‌خزد در ادامه این روند آشیل هرگز به لاک پشت نخواهد رسید هر چند واقعیت بدلیل عدم کنترل خرد بوسیله نگرش خلاف این را ثابت می‌کند ولی از

لحاظ منطقی نتیجه گیری صحیح است جریان مشهود و واقعی دویدن بر حسب تک تک گام هاست آشیل با يك گام نه تنها فاصله اش با لاک پشت را در می نوردد بلکه راهی بیشتر را نیز با همان يك گام طی کرده است .

خطری که مفاهیم مجرد در کاربرد علوم مجرد مثلاً ریاضی دارند بسی بزرگتر از خطری است که صرفاً در اندیشه روی دهد اشاره به این نکته بهیچ وجه کم اهمیت جلوه دادن ریاضی که علم بسیار با اهمیتی است نمی باشد زیبایی ریاضی بمثانه دانشی ناب و مزایایی که از کاربرد علمی ریاضی با مصارف نوتر این علم پیش می آیند غیر قابل تردیدند اما نباید از نظر دور داشت که ریاضیات همانطور که نشان دادیم علم منفردی است مبتنی بر دو صورت از صور پندار شعور یعنی مکان و زمان. از اینرو در می یابیم که ریاضی تنها شرح دهنده این دو صورت پندار شعور است سواي هندسه ابتدائی که مبتنی بر نگرش محض است کل ریاضیات شامل محاسبه نسبت کمیتها و اعداد یعنی برقراری تناسب کمیتهاي مختلف است در توضیح هر چیز با ریاضی همواره از چه مقدار ؟ سخن گفته می شود ولی هرگز صحبتی از جوهر اصلی آن چیز بزبان رانده نمی شود زیرا علم ریاضی بنابر ماهیتش ناتوان از بر آوردن چنین توقعی است .

برای کسی که به ریاضی اشتغال دارد سهل است که خود به تجربه دریابد با جایگزینی مفروضاتی معین در فرمولهای اصلی بسط آن فرمولها بی آنکه رنج اندیشیدن زیاد بخود هموار کند بسیاری از مسائل را محاسبه و حل کند و تنها پس از پایان محاسبه وقتی به فرمول نهائی دست یافت آن فرمول را معتبر پنداشته و توضیح می دهد. با توجه به این نکته هنگامی که ریاضیات قدم به عرصه بیگانه ای می نهد باید بر اساس نظارت و بواسطه فلسفه انتقادی هدایت شود. در دهه های گذشته ریاضی دانان -البته با نیتی خیر- کوشیدند با حمله به فلسفه ریاضیات را جانشین فلسفه سازند منظور نظریه نسبیت انشتین است که از طرف ریاضی دانان و فیزیک دانان کمتر اعتراضی نسبت بدان ابراز شده است بدیهی است که دست آوردهای نظریه نسبیت غیرقابل انکار است اما اشتباست مفروضات نادرستی مبنای معادلات درستی قرار دهیم زیرا نتایج حاصله نیز چندان صحت نخواهند داشت.

در دومین کنفرانس جهانی برلین در سال 1930 آلبرت انشتین درباره مسائل فضا، میدان مغناطیسی و جو (اتر) در فیزیک سخن رانی کرد گفتار فشرده و روشن او حاوی نکاتی مهمی درباره نظریه نسبیت بود او ضمن صحبتهایش اظهار داشت "مفاهیم واقعیت جهان خارج و اشیا جسم در آن، مقدم بر فضا- مکان می باشند" ! ولی به گونه ای که نشان دادیم برخلاف نظر انشتین تا صورتهای نگرش مبتنی بر مکان از پیش در ضمیر آگاهی ما جای نداشته باشند اصولاً مشاهده و درک مفاهیم "شی جسم" و "جهان خارج" میسر نخواهد بود. انشتین در جای دیگری می گوید: "قانون انتشار نور در خلا در رابطه با اصل نسبیت - در حرکت یکنواخت ، وحدت زمان و مکان را در ترکیبی چهار بعدی ضروری می سازد" . مبنای فضای چهار بعدی، بگونه ای که مینکوفسکی نخستین بار ثابت کرد رسم اقلیدسی است که از فضای سه بعدی هندسه اقلیدسی بکمک مولفه زمان - بعنوان محور مختصات مجازی- وجهی چهاربعدی می سازد. هر چند بعدها ثابت شد بنیان مفهوم همزمانی رویدادها خلاف واقع است.

لازم به یادآوری است اگر بنا باشد همواره به بینش خود تکیه کنیم مفهوم همزمانی دو رویداد یعنی وقوع همزمان دو رویداد در يك لحظه زمانی یکسان، در صورت نگرش زمان برای ما امری کاملاً بدیهی و غیر قابل انکار است.

نظریه ادغام زمان و مکان به يك واحد کامل، یعنی یکسان سازی کیفیت زمان با مختصات طول و عرض و ارتفاع در مکان همان گونه که نشان دادیم امری خلاف واقع است زیرا زمان دارای صورتی متفاوت از صورت تصور مکان است به عنوان مثال از فرایند آگاهی در ذهن نام می بریم که تابعی زمانی و نه مکانی!.

در حالی که در آنجا صحبت از محور مختصات مجازی زمان بود و نه زمان واقعی. به بیان دیگر کمیتی تصنعی که در ریاضیات بکار می رود و واقعیت خارجی ندارد. انشتین در باره نظریه کلی نسبیت می گوید: "بدین نحو معلوم می شود که در نظریه کلی نسبیت، مکان خصلت مطلق بودن خود را از دست می دهد".

در آن زمان و تا آن مرحله از پیشرفت علم، مکان کیفیتی ناشناختی و نفوذ ناپذیر و ثابت تصور می شد. امروزه نتیجه گرفته شده است که مکان هم قابل نفوذ و هم متغیر است. مدعیان نظریه نسبیت نمی دانند که مکان یکی از صورتهای بنیادی پندار ماست و اساساً "اگر مکان بنحوی ثابت از پیش در آگاهی ما جای نداشته باشد اصولاً فهم و شناخت اشیا و درک علوم ریاضی و طبیعی ممکن نخواهد بود.

(ب) - جهان همچون اراده 4-شناسائی اراده در آگاهی - وحدت جهان

در پایان بخش یک گفتیم جهان را خیال دانستن نیازمند بندي تکمیلی است در اینجا در این باره سخن خواهیم گفت. هر گاه جهان را وهم و خیال تلقی کنیم آنگاه از آگاهی خود شگفت زده می شویم که "جهان خیال و پنداری بیش نیست پس جهان مهمل است!" ریشه این شگفتی آنجاست که ما خود نیز بخشی از جهانیم پس ما نیز پنداری بیش در اذهان دیگران نیستیم و لذا نباید وجود خارجی داشته باشیم! در حالی که برحسب آگاهی خود می دانیم به خودی خود وجود داریم بنابراین نکته اینجاست که در آگاهی ما چه تصوراتی جریان دارند و گوهر وجودی ما چیست؟

در جستجوی پاسخ این پرسش بایستی آگاهی خود را بکاویم. ما در درون آگاهی خود، از خویشتن تصویری انداموار داریم یعنی پیکری که در یک زمان معین، مکان معینی اشغال کرده است کلیه اعضا بدن و رفتار هر عضو و مهمترین عضو یعنی مغز و فعالیتهای دوگانه مغز - یعنی فهم و خرد - همه در این تصور جای دارند. اگر بخواهیم به ماهیت و جوهر وجودی خویش پی ببریم باید از نمود انداموار خود و از کلیه فعالیتهای آگاه و ساده مغز خود چشم بپوشیم. پرسش این جاست که اگر از نمود انداموار خود و فعالیتهای آگاهانه آن صرف نظر کنیم جز احساسات، چه چیزی در ضمیر آگاه ما بجای خواهد ماند؟ احساساتی آرامش بخش - در سازش با اراده - و احساساتی ناخوش آیند - مخالف با اراده.

مفهوم نسبتاً مبهم "احساسات" به تنهایی چیزی جز اراده را بیان نمی کند. ما در اراده خود، بخشی از آگاهی را می یابیم که نه متعلق به دنیای پندار بلکه بیانگر سرشت واقعی خود ماست.

تا اینجا موفق شدیم به هسته درونی سرشت خود راه یابیم صرف نظر از این که هر یک از ما در شعور منفرد خود و در شعور فردی دیگران تنها پنداری بیش نیستیم لیکن به خودی خود همچون اراده وجود داریم به دیگر سخن ما اراده خویشیم "جهان یعنی اراده".

حال این پرسش بیان می آید که اراده را چگونه توضیح دهیم اراده ای که مستقیم و به گونه ای تجربی و ملموس برای ما آشناست و ماهیت ما را می سازد؟ در توضیح اراده ما این گونه استدلال می کنیم: ما پیوسته در حال مطالبه ایم گاهی خواستار یک چیزیم گاه خواهان چیزی دیگر. حتی نوزادی که از شناخت بهره ای نبرده است وجودش سرشار از اراده است اراده نفس کشیدن، طلب غذا و آب و ...

به زبان ساده سرتاپای هر وجودی تمنای هستی است به مفهومی دیگر پهنه گیتی جلوه اراده است.

بدینگونه ما می توانیم حضور اراده در آگاهی خویش را باز شناسیم بدیهی است که ما نمی توانیم خود را در آگاهی دیگران جای دهیم تا ثابت کنیم سرشت دیگران نیز نه تنها در پندار ماست بلکه بخودی خود و مستقل از اراده خود آنان وجود دارد.

شبهت صورتهای نمود ما و صورتهای نمایش دیگران چنان چشمگیر است که شرط انصاف نیست اگر گمان بریم که فقط ما موجودیتی ارادی داریم و دیگران صرفاً پندار و بازتابی از شعور ما هستند با این نوع استدلال هر کس می تواند ادعا کند که تنها خودش وجود دارد و دیگران تصور و پنداری بیش نیستند. چنین استنتاجی موجب تناقض افراد مختلف در برابر هم می شود صحیح تر و قانع کننده

تر آنست بگوئیم همه افراد مانند ما نه پنداری در ذهن دیگران بلکه بخودی خود دارای ذاتی مستقل می باشند.

از آنجائی که تفاوت هر یک از ما با دیگری، فقط در پندار ما جای دارد باید نتیجه گرفت که افراد ذاتا شبیه یکدیگرند چون هر یک از ما بنابر ذات شخصی خود اراده خویش و جلوه اراده خویش است. از آنجائی که تنها یک اراده یگانه در افراد مختلف بصورتهاي متفاوت نمایان می شود اراده - به معنی احساس و ادراک - در همه موجودات مبین ذاتی یکسان است این امر در حیوانات نیز صدق می کند در میان حیوانات نیز هر حیوانی مانند اکثر افراد بشر تنها در فکر معاش خویش است لذا سرشت اصلی حیوانات را هم اراده آنها تشکیل می دهد و حیوان نیز همواره به خدمت ارضای خواهش ها و تمنیات اراده خویش می کوشد. هر کس به این حقیقت دست یافت در هر ذاتی - چه انسانی یا حیوانی و یا ذات گیاهی- چه در طبیعت و چه در کلیه پدیده های عالم خود را دوباره باز خواهد یافت.

هر چند جهان بسان سرشتی شیئیت یافته و موضوعی مورد پژوهش برای حیوانات و گیاهان مطرح نیست ولی گیاهان و جانوران هم ذاتی تلاشگر و در تکاپوی رشد و تولید مثل و درکوشش حفظ حیات و نزع جو دارند. از آنجا که گیاهان مغز ندارند نمی توان بدانها قدرت درک و شناختی اطلاق کرد. با مثالی چند به روشنی در می یابیم که نه تنها جانداران بلکه طبیعت به اصطلاح غیر ارگانیکی نیز اراده دارد نیروهای معینی در طبیعت غیر ارگانیکی - که هیچ گونه شناختی ندارند- در تلاش و تکاپوهستند طبیعت غیر ارگانیکی نیز ذاتی ارادی دارد. نیروی وزن اجرام سماوی باعث می شود هر جسم کوچکی در تیر رس آنان قرار گرفت با نیروی کششی خود آنها را جذب کنند این خود نشانه ای از ولع سرشتی شبیه سرشت آدمی است.

در طبیعت بی جان هم این امر صادق است میل ترکیبی گوگرد با اکسیژن چنان گویاست که حتی کیمیایگر بی اطلاع از فلسفه از حرص گوگرد در بلعیدن اکسیژن سخن می گوید از این واضح تر نمی توان بیان کرد که عناصر شیمیایی نیز جلوه هایی از نمود اراده اند.

اراده نه فقط در اعمال منفرد بشر خود را نمایان می سازد بلکه در کل خواستگاه کردار آدمی - یعنی خصلت انسانی نیز متجلی می سازد شایستگی های فردی و حتی سیمای خارجی یک فرد حکایت از سیرت و منش او دارد از راه سیمای افراد میتوان به داوری درباره آنان می پردازند خصائل یک فرد را از رفتار او حدس می زنند در این روند چگونگی رفتار محتمل او را نیز پیش بینی می کنند و با یافتن ابزار مناسب در کردار وی نفوذ می نمایند زیرا خصلت شخصی هر فرد که فاقد نمودی خارجی است ثابت و در طول زمان تغییرناپذیر است.

جلوه بیرونی اراده در صورتهای پندار نمایان می گردد منباب مثال جلوه بیرونی اجسام انداموار مشخص کننده اراده آنهاست همین نکته گویای این نظر است که از جلوه و رخسار هر شخص می توان رد سیرت او را پی گیری کرد. جثه هر حیوان نشانگر سرشت اصلی آن حیوان است چنگ و دندان گربه های وحشی حکایت از اراده ی تهاجمی گربه سانان دارد گوشهای بلند و پاهای چابک خرگوش از ترس و آمادگی گریز دائمی این حیوان از چنگ شکارچی روایت می کنند و غیره

خلاصه سخن اینکه سرشت اصلی هر موجودی صرف نظر از جلوه بیرونی آن نمود اراده است این صور نمود متفاوت موجودات، چهره های مختلف اراده اند که در نیروهای طبیعی، نباتی، حیوانی و انسانی متفاوت نمایان می شوند.

کلیه صور نمود ذاتی مشترک دارند که همان تمنای دائم این و آن مقصود است هرکس از راه آگاهی خود به اراده خویش پی می برد تفاوت اشیا جهان متصور، تنها در پندار ما جای دارد ولی سرشت اصلی اشیا جهان یکی است و آن سرشت خود ماست به عبارتی میتوان گفت: (جهان یعنی اراده).

وحدت سرشت جهان با کل عالم از کهن ترین سخنان حکیمان هندوهاست هندوها از وحدت سرشت عالم همچون اسطوره ای بیادماندن و مستتر درجامه ای فاخر و شاعرانه یاد می کنند شوپنهاور در باب وحدت حیوان و انسان را در عبارتی زیبا بیان می کند. "برادران نامعقول".

هندوهای عهد عتیق نیز درکی مشابه داشتند که با این جمله بیان می کردند: "این توئی".

هر کس یکبار این حقیقت را دریافت در هر ذاتی، انسان یا حیوان و گیاه، چه در سرشت طبیعت و یا در کلیه پدیده های عالم خود را باز خواهد یافت. در اینجا لازم است یاد آوری کنیم که وجود اراده را با هیچ مرجعی جز آگاهی فردی - که بی واسطه ترین حقیقت مسلم برای هر فرد است- نمی توان توضیح داد. اهمیتی ندارد که اراده از کجا آمده، زیرا جستجوی علت مبتنی بر صورت پندار علت و معلول است در حالی که اراده ذاتاً تعلق به جهان تصورات ندارد از این رو پرسش در باب علت پدیداری اراده، با تعریفی که از اراده داشتیم راهی به صورت پندار علت و معلول ندارد.

5- پیوندهای مشترک صور نمایش

چنان که نشان دادیم جهان سرشت معینی دارد که همان سرشت ارادی است جای شگفتی نیست که بین کلیه صور متضاد اراده که به تصور درمی آید نوعی خویشاوندی درونی وجود دارد میان بیشمار نمودهای متنوع عالم مرز روشنی نمی توان ترسیم کرد زیرا در همه جا نشانه های گذر تدریجی فراوان است.

زمانی بس دراز سپری گشته است تا علوم بدین کشف بلاتردید نایل آمده اند که انسان از تکامل پستانداران عالی بوجود آمده است ولو این حیوانات عالی، خود از خردی که بتواند بخودی خود بگونه ای مجرد بیانید محروم بوده باشند لیکن دارای شعوری ناظر و بالطبع برخوردار از آگاهی اند حیوانات عالی نیز از تکامل تدریجی حیوانات پست تر بوجود آمده اند یعنی از حیواناتی که نه اثری از مغز در آنها مشهود است و نه طبعاً اثری از آگاهی: با وجود ژرف ترین تفاوتی پدیده های عالم نمی توان بین آنها مرز روشنی ترسیم کرد در میان موجودات پست مثلاً گیاهان و جانوران بک سلولی تفاوت چندانی نیست ولی در همان وجود تک سلولی پست نیز اراده هستی نمایان است یعنی در موجود تک سلولی نیز شاهد تلاش زنده ماندن، جستجوی قوت و تکثیر و زاد و ولد هستیم تلاشی در تجزیه یک سلول به دو سلول (فرعی) دیگر. حتی در مواد معدنی مثلاً کریستالها نیز موارد مشابهی از صور سامان پذیری به چشم می خورد وجوه صاف و حاشیه دار کریستال ها به دلیل بافت نسبتاً ساده عناصر شیمیائی تشکیل دهنده کریستالهاست.

مخلوطی از عناصر شیمیائی مرکب، مثلاً مخلوط کلئید با یک ماده نرم و لزج، عناصری با وجوه دوایری یعنی ساختاری مصنوعی که با ساختار ساده ی به اصطلاح "جانداران" چندان تفاوتی ندارد - بدست می دهد صحت این امر در آزمایشگاه به اثبات رسیده است. با بکارگیری عناصر نسبتاً ساده و تحت نیروهای طبیعی بگونه ای ساده و بصورتی آشکار، می توان نوعی سلول مصنوعی ساخت که شامل ویژگیهای اساسی جانداران باشد یعنی نشانه های صورت پذیری، تبدیل و تکثیر داشته باشد استفان لدوک پژوهشگر فرانسوی است که با کاربرد عناصر مرکب- یعنی ترکیبات ذغالی که اساساً سرشتی گیاهی حیوانی دارند- ساختاری مصنوعی بوجود آورد که هم از جنبه جلوه بیرونی و هم از جنبه کنش و رفتار حیاتی شباهت بسیاری با سنبله ها، گلها، قارچها، صدفها و دیگر موجودات مشابه داشتند. این گونه آزمایش ها صحت این نظریه را که بین جاندار و بی جان تفاوت اساسی وجود ندارد بیش از پیش تأیید می کند جاندار و بی جان هر دو از جوهری یکسان ساخته شده اند و در هر دو نیروئی یکسان کارگر است. شوپنهاور می پنداشت "اکثر حیاتی" ویژه در دل نیروهای طبیعی جریان دارد" در دوره او هنوز حاصل آزمایشهای امروزی در دسترس نبود اندیشه نیروی طبیعی "اکثر حیات" از اصول پایه ای فلسفه شوپنهاور است. این گونه آزمایش ها صحت این نظریه را که بین جاندار و بی جان تفاوت اساسی وجود ندارد بیش از پیش تأیید می کند جاندار و بی جان هر دو از جوهری یکسان ساخته شده اند و در هر دو نیروئی یکسان کارگر است. شوپنهاور می پنداشت "اکثر حیات" ویژه در دل نیروهای طبیعی جریان دارد" در دوره او هنوز حاصل آزمایشهای امروزی در دسترس نبود اندیشه نیروی طبیعی "اکثر حیات" از اصول پایه ای فلسفه شوپنهاور است

6 - یگانگی و هدف مندی صوری عالم

زمانی بس دراز سپری شده است که بشر به این حقیقت دست یافته است که نمودهای جهان خارج با وجود همه تنوع و گوناگونی شان، از بسیاری لحاظ با یکدیگر در هماهنگی بسر می‌برند مثلاً از گردش فصل‌ها در مناطق معتدل می‌توان یاد کرد چرخش فصول موجب شکوفایی گلها و تکثیر گیاهان می‌شود یا از این واقعیت می‌توان نام برد که پرندگان معمولاً در جاهائی تخم‌گذاری می‌کنند که بچه پرندگان راحت‌تر به غذا دسترسی داشته باشند و یا این حقیقت که پرندگان پیش از تخم‌گذاری به تدارک آشیانه می‌پردازند. با توجه به گونه‌های مختلف حیوانات "حرکهای هنری" نیز متفاوتند به این حرکها "گریزه" می‌گویند گریزه نه رفتاری خردمندانه با هدفی آگاهانه، بلکه کردار خاص ولی آشکار و ساده‌ای است که از اراده‌ای کور پیروی می‌کند هر چند این عمل ناآگاهانه هدفی غایتمند را دنبال کند.

کمبود شناخت فلسفی اغلب باعث شده است هدفمندی امور طبیعی، خودبخودی و عملی خارج از آگاهی تلقی شود و تصور می‌شود که رویدادهای جهان از جانب خردی آگاه هدایت می‌شود.

جانوران، گیاهات و نیروهای طبیعی بخودی خود خردی ندارند. در میان ابنا بشر اقوامی بیشمار در ازمنه مختلف یک یا خدایان متعددی را ستایش می‌کردند خدایانی با سرشتی انسانی، این خدایان اراده خود را از همان انسانها به وام گرفته بودند.

ما با این فرض در توضیح نگرش جهان بینی بی‌غرض دچار تناقض و مشکلی لاینحل شدیم یعنی این فرض بی‌جا که هدفمندی صوری جهان را محدود به تصور جهان ساختیم درحالی که هدفمندی صوری جهان، تابعی از رابطه علت و معلول است علت همان انگیزه‌های مناسب و معلول نیز تاثیرات مطلوبی است که این حرکات بدنبال دارند. پس این امر بکمک صورت‌پندار رابطه علت و معلول، یعنی بر پایه آگاهی خود ما قابل توضیح است.

ما می‌دانیم جهان بنا بر سرشت اصلی خود دارای وحدتی است که همانا وحدت اراده است نمود این وحدت در ضمیر آگاه ما بصورت پدیده‌هایی متکثر در کنارهم (در مکان) و بدنبال هم (در زمان) قرار دارند. سومین صورت‌پندار رابطه علت و معلول است رابطه علت و معلول موجب درک پیوستگی پدیده‌ها به یکدیگر است. این صور بینش مصداق یگانگی و پیوستگی ذات پدیده‌های عالم اند در این نوع نگرش ما شاهد یکپارچگی هدف مطلوب و وسیله لازم در نیل به آن هدفیم چنین برداشتی ریشه در ذات صورت‌پندار رابطه علت و معلول دارد.

این ملاحظات را میتوان به گونه زیر خلاصه کرد: "غایتی را که در کائنات می‌جوئیم در پندار ما جای دارد و این مائیم که غایت و هدفمندی پدیده‌های عالم را به آنها نسبت می‌دهیم".

ظاهر فریباست آنچه را سرشتی یگانه از عالم تلقی می‌کنیم براساس صورت‌پندار خود ما و صرفاً نمودی از مقادیر متنابهی پدیده‌های مختلف است در آثار کهن هندوها این نکته بگونه‌ای تصویری در مفهوم "حجاب‌مایا" تبیین شده است.

7- ضرورت - جبر حاکم بر اراده

همان گونه که در فصل اول آمد کلیه رویدادهای جهان تابع صورت‌پندار رابطه علت و معلول هستند این بدان معنی است که هیچ رویدادی بی‌سبب و هیچ معلولی بی‌علت نیست. به این نکته اصطلاحاً ضرورت رویدادهای عالم می‌گویند. رابطه علت و معلول منشا ضرورت رویدادهای جهان و از صور اساسی بینش ما به جهان است این ضرورت بلااستثنا در تمامی پدیده‌های محسوس عالم معتبر است از جمله مراودات اجتماعی انسانها، کمبود تفاهم، خسارات فراوانی به دنبال داشته است که در جمله "آزادی اراده" وجه بارز این سوتفاهم را ملاحظه می‌کنیم.

واژه "آزادی" مفهومی سلبي است که بنابر ضرورت نفي مي گردد. عوام از "آزادی اراده" چنین نتیجه مي گیرند که رفتار هر فرد در شرایطی معین، بي تردید واکنشی معین و خاص بدنبال دارد بدیهی است انسان مي تواند هر کاری دلش خواست انجام دهد او باید کاری کند که دلش مي خواهد "کردار" آدمی تظاهر خارجی "اراده" فردی اوست. تا زمانی که انسان اقدام به کاری نکرده است، هنوز اراده او عزم امری نکرده است آنگاه که آگاهی او، اطلاعاتی کافی درباره امکانات و انگیزه های کردار متفاوت در اختیار او قرار دهند اراده او نخست داوری و سپس تصمیم به عزم جزم مي کند. تصمیم گیرنده واقعی اراده است. در جهان محسوسات اراده بصورت کردار آدمی جلو ه مي کند کردار آدمی مثل هر رویداد جهان خارج تابع رابطه علت و معلول و امری الزامی و اجتناب ناپذیر است. تصمیم به انجام يك کار و انتخاب یکی از راه های ممکن، از يك سو متأثر از چگونگی شرایط بیرونی بر اراده فردی است و از سوی دیگر تابع چگونگی واکنش ارادی فرد در مقابل آن شرایط بیرونی است یعنی تابع انگیزه هائی است که بیشترین نفوذ را در انتخاب يك راه برای فرد در بر دارند.

از اینرو دو فرد با خصائلی متفاوت، تحت شرایطی یکسان واکنش هائی مختلف از خود نشان مي دهند خودخواه سود خویش مي جوید و انسان خیر، به میزان رفت و انسان دوستی اش نه تنها حق دیگران را مراعات مي کند در شرایطی خاص حتی سعادت خود را فدای دیگران مي کند.

به زبان دیگر تصمیم ارادی فرد، جلوه اراده فرد در انجام يك عمل است این تصمیم همواره منوط به يك علت و تابع ضرورتی نامتغیر است این تصمیم جبری است اجتناب ناپذیر و غیر قابل تعدیل به تصمیمی دیگر ..

8- اساس اخلاقیات: حس همدردی

چنان که نشان دادیم فردی معین در شرایطی معین، کردار جبری معینی دارد این کردار ناشی از اثری است که شرایطی بیرونی بر سیرت فرد دارد. سیرت فرد تعیین کننده واکنش فرد است کردار آدمی تابع شرایطی است که در آن بسر مي برد و شخص اساساً نمی تواند واکنش دیگری از خود نشان دهد.

قدر مسلم آنکه، صرف نظر از افراد غیر عادی، هر انسانی مسئول کردار خویش است کسی که به جانداري آزار مي رساند احساس پشیمانی کرده و از عذاب وجدان رنج مي برد جبر و ناگزیری کردار شخص را چگونه توضیح دهیم؟ آدمی مسئول کارهائی که انگیزه ي آنها تابع شرایط بیرونی است نمی باشد زیرا شخص مسئول شرایط محیط نیست همان گونه که نشان دادیم عزم و اراده و کردار يك فرد واکنشی است که شخص بنا بر سیرت خود در برابر شرایط بیرونی نشان مي دهد.

چون انسان خود را مسئول خصائل و سیرت خود مي داند احساس گناه مي کند شخص تند خو و عصبي با كوچك ترین تحریکی به خشم آمده مرتکب اعمالی شوم و ناروا مي شود زمانی که سیرت وي او را به کاری ناشایست وا داشت احساس پشیمانی مي کند. او خود را مسئول رفتارهای منفرد خویش مي داند (هرچند این مسئولیت ناآگاهانه جلوه کند) در اساس انسانها نه مسئول کردار خود بلکه مسئول سیرت خویشند و یادآوری کنیم که سیرت هر فرد همان اراده فرد و سرشت اصلی اوست.

اراده فردی خبیث، اراده ای است شر، این فرد در عالم تصور خود نیز بصورت فردی پست جلوه مي کند. این خواست ارادی اوست که اینچنین نمایان گردد بنابراین مي توان گفت انسان خالق و مخلوق خویش است نه آنکه یکی خالق دیگری، از اینرو به سادگی درمی یابیم هر گاه بشر کار پستی انجام دهد در سرشت اصلی خود احساس گناه مي کند.

لازم است در باره واژه های شر و خیر کمی توضیح دهیم "نیکی" در اخلاق به کرداری گفته مي شود که فرد در آن عمل خیر دیگران را بخواهد و احتمالاً از منافع خویش درگذرد. "شر و بدی" در عوض به کرداری گفته مي شود که شخص از روی خباثت محض موجب رنجش دیگران شود.

چهره حقیقی عالم و هستی چنین است اگر بی هیچ اغماض و پرده پوشی به جهان بنگریم - که نخواهیم توانست- آنگاه باید تسلیم پوچی یاس آوری شویم. لذا مي کوشیم تا جایی که ممکن است خود را مشروط سازیم باید با تلاشهای حقیقت

جویانه و شجاعانه از حقیقت، جهانی که بدان پای گذارده ایم به دفاع برخیزیم

اگر پیش داوری های اکتسابی را نادیده انگاریم. کردار نیک نزد تمامی اقوام امری پسندیده و کار شوم در برابر آن ناپسند است. لازم است این نکته را توضیح دهیم که تکیه کردن بر هدف، دلیل کافی در توجیه هر وسیله ای نیست یعنی سودمندی یک هدف و تکیه بر تفاهم متقابل در منافع کلی و عام نمی تواند دلیل کافی و قانع کننده باشد اگر بکوشیم مابین بیشمار افرادی که در مناسبات قدرت و شرایطی متفاوت قرار دارند از محدودیت های عملی آنان چشم پوشیده، توافقی اختیاری برقرار کنیم دچار خود خواهی محض خواهیم شد. از سوئی نیز نمی توان به دلایل و احتجاج زبان سرد و پرتنینه خرد توسل جست زبانی فاقد هر گونه احساس و اخلاق، از این رو نمی توان اخلاق ناب را بر پایه امر و نهی بنا نهاد حتی اگر این امر و نهی از نهادهائی چون کلیسا، دولت، جامعه و مواردی از این قبیل صادر شده باشند.

پیش فرض موثر در منع افراد از انجام یک کار و یا تشویق آنان به انجام یک کار، جز جزا و پاداش نیست حتی ممکن است این رفتار موثر و مفید واقع شود ولی از آنجا که مبنائی خودخواهانه دارد قرابتی با اخلاق به مفهوم اصلی کلمه ندارد.

کرداری اخلاقی است که فرد خیر و صلاح دیگران را عزم و اراده خویش سازد بی هیچ چشم داشتی به دیگران نیکی کند. پیش شرط ضروری این امر داشتن احساسی درونی در رنج و شادی دیگران است این احساسی درونی، که در عمل برایمان آشناست همان "همدردی" است.

با همدردی می توان - نه از بی راهه ی خرد مجرد- بلکه با سومین صورت از صور شناخت آدمی یعنی با شناخت شهودی (الهامی) درد دیگران را مستقیماً احساس کرد شناخت شهودی درکنار دیگر صور شناخت - یعنی صور شناخت شعوری و خرد گرا که به صورت مجرد می اندیشد- صورتی از شناخت است که بطرز ناگهانی از ژرفای فراگرد ضمیر ناآگاه مغز بیرون می جهد. توضیح این حقیقت آشکار که چگونه انسان رنج و شادی دیگران را در ضمیر آگاه خویش درک می کند چنین است: اساساً بنیان همه موجودات یکی است ولی صور نمایش آنها با هم متفاوت است وقتی فردی با دیگری احساس همدردی می کند ناآگاهانه و بیاری صورت شناخت شهودی- باطنی خود در می یابد که تفاوت در ظاهر است و گوناگونی صور بیرونی حیات محدود است کسی که احساس همدردی می کند احساس دیگران را در ضمیرآگاه خویش درمی یابد او از فرای جدائی ظاهری موجودات منفرد عالم ناآگاهانه در می گذرد و به قول هندوها "پرده ی مایا" را می برد. آگاهی به این امر، بیاری شناخت فلسفی- که تبیین کننده جوهر همدردی است و یگانه راه استدلال اخلاقی است - میسر است.

می دانیم نه تنها انسان بلکه هر موجودی دارای اندام حسی است پس هر موجودی ماهیتی دارد این ماهیت وجودی جانداران، قلمرو حیوانات را نیز در بر می گیرد بنابراین لازمه اخلاق واقعی و بی غرض، داشتن احساسی مشترک نه تنها با دیگر انسانها، بلکه با سایر موجودات است نه تنها باید به حقوق هموعان احترام گذارد بلکه حقوق حیوانات را هم باید محترم شمرد این استنتاج که بنابر قرنهای بدآموزی و پیشداوری های غلط از گذشتگان به ارث مانده برای غربی ها عجیب می نماید. در حالی که این موضوع از سه هزار سال پیش به این سو از بدیهیات اعتقادی هندو ها بشمار می رود این از نکات با اهمیتی است که فرهنگ غرب متأسفانه در آن در جا می زند و در پایان بر این نکته پافشاری می کنیم که همانگونه که بیان شد اخلاق دارای دو جایگاه مختلف است نخست عدالت، انسان در عدالت حقی را که برای خود قائل است برای دیگران نیز محترم می شمارد دوم- و در مرتبه ای بالاتر- مهر و محبت، یعنی فرد با دوست داشتن دیگری و با چشم پوشی اختیاری حقوق خویش به نفع دیگران می تواند برور به نفعی خویش برسد

9 - جلوه های اراده - جوهر هستی

از آنجا که جهان بخودی خود جز اراده نیست پس مانند انسان ذاتی ارادی دارد یعنی همانگونه که بیواسطه و بکمک ضمیر آگاه خود می دانیم، جهان نیز باید در تمنائی دائمی باشد نه انسان و حیوان بلکه نبات و کل طبیعت ناشناخته با ویژه گی اراده کور و ناآگاه است همه در تمنا و مطالبه ای دائمی اند. اراده به مفهومی که گذشت ربطی به عالم پندار ندارد پس اراده به هیچ یک از صور پندار ما، از جمله صورت پندار زمان نیز تعلقی ندارد. بنابراین سرشت اراده بمرور زمان تغییر نمی کند. بی آنکه لحظه ای بیاساید یا درجا بماند همواره و تا بیکران در تقلائی دائمی است. کلیه فرایندهائی که در جهان بیرون روی میدهند هرگونه تغییری که به تصور درآید بکمک صور مختلف نمود اراده یعنی بواسطه نیروهای طبیعی، گیاه، حیوان و یا انسان روی می دهد. این فرایندها در خلال زمان جز صورت چیزی را تغییر نمی دهند صورتی که همچون صورت متغییر جهان بیرونی نمایان می شود ولی سرشت اصلی پدیده های عالم همواره ثابتند.

از این نکته در می یابیم که مطالبه پیوسته و خستگی ناپذیر جانداران مقصودی نداشته و به هیچ هدفی ره نمی برد، مفهوم قصد که برگرفته از صورت پندار رابطه علت و معلول است نه بر سرشت عالم بلکه متکی بر دگرگونی های درون عالم تصور است. این معنی اراده به مفهومی است که در بالا شرح دادیم اراده اصولاً نیت و مقصودی نداشته و سرشت آن نیز در زمان تغییر نمی کند لذا تردیدی نیست که در طول اعصار و زمانهای متوالی در اخلاق-به معنی تزکیه نفس-چندان پیشرفتی حاصل نشده است.

اراده در عالم پندار به آنجا گوناگون جلوه می کند در نیروهای طبیعی، جانداران مختلف و در کلیه نیروهای موجود در گیتی، اراده به منزله سرشت هر وجودی نمایان می شود از این رو شکل و شمایل هر موجودی بیانگر تلاشی دائمی است. از آنجا که منابع محدودی از مواد در اختیار موجودات است فعالیتهای ارادی به ستیزی دائمی در کسب سهمی هر چه بیشتر از این منابع منجر می شود. منباب مثال از بنای معبد یونان نام می بریم هنگامی که نیروی وزن معبد بر محکم ترین ستون فرود می آید بنابر قدرت استحکام ستون که نیروی طبیعی است، فشاری-معادل آن-دربرابر نیروی وزن ایستادگی و مقاومت می کند این ستون (اصلی)، نیروی وارده را به چند نیرو تجزیه می کند. این جدال بین صور گوناگون نموده در قلمرو جانداران نیز مشاهده می شود هنگامی که جاندار، عرصه حیات دیگری را تنگ تر می کند مفهوم "تنازع بقا" را پدید می آورد به هر سویی که بنگرید گیاهان و جانوران، یکدیگر را می بلعند و نابود می کنند حتی هستی انسان نیز در گرو گرفتن جان دیگر موجودات است. این بازی را که چرخ گردان به نمایش گذارده است جدال خستگی ناپذیر هر کس علیه دیگری است برای غلبه به دردی است که از آن رنج می برد در فصل 12 بیشتر در اینباره سخن می گوئیم.

10 - اراده انواع - سرشت عشق جنسی

آدمی که جلوه ای از اراده خویش است موجودی است فانی، هرچند بطور ارادی به جاودانگی حیات بکوشد. هدف تلاشهای ارادی هر موجودی تولید مثل به موقع و به حد وفور است جلوه ای اراده در افراد مختلف نه به صورت فردی بلکه به صورت جلوه ای یکی از انواع مختلف جانداران نمایان می گردد. فردیت هر موجودی تنها ادای سهم آن فرد به امر تولید مثل است افراد نه از روی درایت و دوراندیشی عاقلانه بلکه به تبعیت از اراده کور تولید مثل می کنند آرزوی دستیابی به لذت و کماچوئی جنونی است که اراده به جان آدمی انداخته تا هدف تولید مثل با اطمینان حاصل گردد. از اینرو عشق دو جنس مختلف نسبت بهم، به حکم ذات خود صرفاً ابزاری است در خدمت تولید مثل انواع. عشق دو جنس اساساً با عشق دینی (مسیحی)- که نمود آن احساس همدردی و شرکت در امر خیر است ریشه مشترکی دارد هر دو ذاتی یکسان دارند و زمانی که بهم درآمیزند زوج خوشبختی را می سازند.

چون هدف عشق جنسی تولید مثل انواع است اهم کوشش ها نیز در تولید مثل انواعی است که از قدرت سازگاری بیشتری با محیط زیست برخوردار باشند و بهتر با اوضاع آبی کنار آیند در قلمرو نزاع حیوانات، حیوان نری، در دست یابی به حیوان ماده، آن نری فاتح است که قوی تر و مناسب تر از سایرین برای تولید مثل باشد. نزد آدمیان نیز تلاش همانند در انتخاب فردی معین به همسری، که بتواند عطف توجه غریزه جنسی باشد در جریان است هرکس چیزی را در انتخاب خود میجوید و ارج می نهد که خود ندارد یا به تنهایی از توارث آن به فرزندانش عاجز است. چون این انتخاب ناآگاهانه صورت می گیرد این امر در مواردی نیز که توافقی بر سر تولید مثل -بهر دلیلی- موجود نباشد مصداق پیدا می کند. مورد ساده ی این تفاوت روانی در جنسیت های مختلف را می توان در خصوصیات شخصی یک مرد به عنوان معیار انتخاب برای یک زن و یا زیبایی و برازندگی اندام و استعدادهای یک زن به عنوان معیار انتخاب برای یک مرد ملاحظه کرد شاید بتوان توضیح غیر ضروری این امر بدیهی را در نظریه نه کاملاً اثبات شده شوپنهاور یافت که : "کودکان اراده ی هستی و خصوصیات فردی خود یعنی هویت اصلی خود را از پدران خود به ارث می برند" در تائید این نظر می توان از نقش فعال مرد یعنی نقش ارادی او در فعالیتها و نقش نسبتاً منفعل زن هنگام آمیزش یاد کرد باز بنابر نظر شوپنهاور "کودکان خواص جسمانی خود - هم سلامتی تن و هم تکامل مغز خود - را از مادران به ارث می برند".

11 - استیلاي اراده بر آگاهی

همانگونه که در فصل چهارم آمد اراده که ماهیتاً در کل پیکر آدمی نمایان می شود هسته ی اصلی آگاهی انسان را می سازد زندگی عاطفی انسان را محرك های مختلف دلیزیر و دل آزار تشکیل می دهند شناخت و آگاهی برخلاف (این گونه محرك ها) تنها فعالیتی در مغز می باشند یعنی صرفاً کنش و فعالیت یک عضو از بدن که اراده آن عضو را تنها برای مقاصد خویش بکار می گیرد لذا جای شگفتی نیست که شناخت بنا بر ماهیتش مانند سایر کنش های جسمانی و فعالیت های شخصی صرفاً ابزاری است که اراده بیاری آن بتواند اهداف خویش را پی گیری کند شناخت اساساً برده مطیعی در چنگ اراده است که بایستی در خدمت برآوردن مقاصد مطلوب اراده جهد کند این را در فصل هفتم در پیدایش مراودات بین انسانها نشاد دادیم نقش خرد تنها در این است که برای امور مسلم مدارک مستندی در اختیار اراده بگذارد از وضع موجود بوی گزارش دهد و دلایلی چند عرضه اراده کند تا اراده را در تصمیماتی که بنابر ماهیتش می گیرد راهنمایی کرده و در سود زیان انتخاب راه ها به وی هشدار دهد.

از دلایل آشکار استیلاي اراده بر آگاهی می توان به این امر بدیهی اشاره کرد که اراده شناخت و آگاهی را تنها در حوزه هائی به فعالیت وادارد که سودی در برداشته باشد و اگر نتایج مطلوبی عاید اراده نشود بایستی تامل و تفکر در آن موضوعات بیدرنگ متوقف گردد. این یکی از دلایل اصلی است . که بسیاری از انسانها نمی خواهند از فلسفه ای واقعاً بی غرض چیزی بشنوند. از آنجا که اراده نمی تواند سود شخصی خود را بی درنگ از فلسفه تحصیل کند با بی میلی بدان می نگرند از جهتی نیز نگرش بدون پیش داوری که جهان بینی منفی گری نا امیدی را بدنبال دارد برای اراده ناگوار است پس شناخت را از اشتغال به جهان بینی بی غرض که یاس آور است بازداشته ترجیح می دهد (خود) را با پیشداوریها یا کلماتی تهی که رضایت بخش تر و آینده نگرند تسکین دهید همه چیز را با پیش داوریهایی که بطور طبیعی مادر زادی اند بسنجد (زندگی را دو دستی بچسبید.

از این نکته پیدایش جنون به وضوح نمایان است اگر در حادثه ای بلائی بر انسان نازل گردد که اراده از تحمل آن عاجز باشد مثلاً عضوی قطع شود دیوانگی و جنون به شخص دست داده کنش و فعالیت حافظه و مغز او را مختل می سازد. اراده شناخت را و می دارد رویداد های تحمل ناپذیر را فراموش کند با تصوراتی پوچ و من در آوردی خلا، آگاهی را پر کند این رویه از سوئی اراده همراه با محرکهای حسی اش و از سوی دیگر آگاهی در دو نوعش تجزیه

می‌گردد. لازم به یادآوری است که کاربرد مفهومی دو پهلو و موهوم چون روح که گاهی اراده و گاه آگاهی معنی می‌شود و زائد و گمراه کننده است پرهیز شود کاربرد این مفهوم در حوزه های علمی صلاح نیست و تنها در (عالم) شعر می‌توان آنرا برای کوتاه کردن ادله سخن و به منظور تاکید بر شور و عاطفه زندگی بکاربرد.

12- سرشت زندگی و پی آمدهای اخلاقی آن

همان طور که در فصل نهم شرح داده شد سرشت زندگی مطالبه مستمر است هدف از مطالبه ارضای یک نیاز یا رفع یک کمبود است کمبودی که آزار فرد و عدم رفع آن استمرار رنج وی را به دنبال دارد رفع هر کمبودی لحظاتی از رضایت که آنرا خوشی و یا سعادت می‌نامند به همراه دارد که اراده بی‌درنگ بدان حالت خو می‌گیرد زیرا حالات رضایت جز، سرشت اراده می‌باشند. اراده بنابر ماهیتش هر باره از نو به مطالبه می‌پردازد تلاشی نو در نیل به هدف و رضایتی نو بنا به تجربه با دستیابی به یک هدف حرص و آز آدمی نیز فزونی می‌یابد.

چنانچه انسان بر اساس شرایط مناسب بیرونی به حالتی از ارضای مطالبات خویش دست یابد وضعی ناپایدار پیش می‌آید که در خور اراده نیست یعنی اراده بنا بر ماهیتش بایستی همواره در مطالبه کردن باشد اگر نتواند هدفی دست و پا کند که در بچنگ آوردن بکوشد ملال و کسلی که چهره دیگری از رنج است بمفهومی دیگر روی دیگر رنج است بر شخص مستولی می‌گردد. از اینجا معلوم شد که سرشت اصلی زندگی رنج است و این به اصطلاح خوشی و سعادت تنها دمی است که اسباب رنج آدمی بر طرف گردد شرح این نکته بدیهی بدینگونه است که تنها رنج مستقیم و بی‌میانجی به آگاهی در می‌آید رنج ماهیتی اراده ستیز دارد حالات ارضای اراده بمفهومی که گذشت اصلاً درک نمی‌شوند و برای اراده معمول بشمار می‌روند.

بنابر این محتوای مثبت زندگی رنج است شادی تنها دمی دوری از غذاب و رنج است و طبیعتی منفی دارد.

مثال بارز درد جسمی است انسان تا سالم است تندرستی اش چندان برایش ملموس نیست حتی توجهی به کنش و فعالیت بیشترین اعضا خود ندارد زمانی متوجه مثلاً معده یا سایر اعضا، خود می‌گردد که دل درد یا احساس تهوع به وی دست دهد در کنار 31 دندان سالم، درد یک دندان خراب را بسادگی حس می‌کند ولی سلامت 31 دندان محسوس نیست این همه دندان سالم در برابر دردی که تنها یک دندان سبب شده تعادلی در او ایجاد نمی‌کند تا اینهمه بیتابی نکند این بمثال نه تنها در درد جسمانی بلکه در عذاب و رنج روحی نیز مصداق دارد با ملاحظه دوباره ماهیت اراده در می‌یابیم که در همه جا تلاشی خستگی ناپذیر و جان فرسا در کار است کوششی بی‌هدف بر علیه نیروهای طبیعی و بر علیه دیگر موجودات جریان دارد و رنجهایی که بخشاً ناشی از حرص و ولع خود موجودات است حرص و تولع نه تنها خود موجودات را آزار می‌دهد بلکه آزار دیگران را نیز به دنبال دارد.

بنابر این سرشت زندگی نه تنها توام با رنج، بلکه توام با احساس گناه است هر چند اراده بنابر ماهیت خود در تمامی صور نمایش خویش یگانه است اما موجودات در شکلهای گوناگون ظهور خود یعنی هیبت جاندار به ندرت یکدیگر را سرشتی یگانه بازمی‌شناسند بهمین جهت در ستیزی دائمی با هم بسر می‌برند بگونه ای که هر کس شور خود را بحساب دیگری ارضا کند. همدردی متاسفانه احساسی نادر و استثنائی است تاریخ بشر و تاریخ جهان سرشار از شقاوت و بی‌شرمی هائی است که رنجی توصیف ناپذیر و قربانی هائی بیشمار به همراه داشته است و همواره به همراه دارد.

جنگ ها و انواع گوناگون سوء، استفاده از قدرت نزاع های عقیدتی پیگرد و تفتیش و تحدید عقاید دیگران انواع شکنجه و آزمایش بر حیوانات - تحت عنوان به اصطلاح تحقیقات پزشکی که نشان خود خواهی بشر در شکنجه تا سر حد مرگ حیوانات مثال هائی چند در این موردند (3)

از این سهلتر نمی توان نشان داد که سرشت زندگی گناه است گناهی که بایستی با عذاب زندگی عقوبت داده شود عدالتی در میان نیست تا هر کس را به اندازه گناهِش مجازات کند مفهوم این بیان در تقاصی که فرزندان برای گناه والدین خود باید بپردازند تجلی می یابد زیرا برای لحظاتی که انسانها از لذت وجود بهره برده اند باید تمامی عمر خود عذاب بکشند عدالت تنها در کل هستی برقرار می شود نه برای یک فرد زیرا سرنوشت هر فرد را قانون مندیهای ناگزیر طبیعت بی هیچ اعتنائی به عدالت اخلاقی رقم می زند .

چهره حقیقی عالم و هستی همین است چنانچه بی هیچ مصالحه و مماشاتی به جهان بنگریم - که نمی توانیم چنین کنیم زیرا آنگاه بایستی خود تسلیم پوچ گرائی یاس آور و نومیدوارانه ای شویم - برای اینکه به جهانی که پای بدان نهاده ایم خود را سازگار سازیم باید بکوشیم تا آنجائی که ممکن است و مشروط به تلاشهای حقیقت طلبانه مان غم آن خوریم که تا چه حد از خود شجاعت حقیقت جوئی نشان دهیم .

بدیهی است زندگی ای که عاقبتش ناروشن است یاس آور و فاقد چشم انداز می نماید . هر چند در واقعیت امر چنین چشم اندازی موجود است و فهم آن امر دشواری نیست : خواستن سرچشمه رنج است در خواستن نیز می تواند به رنج خاتمه داد آن دم که اراده می آساید با مشاهده زیباییهای طبیعت و هنر حالاتی از احساس خوشبختی پدید می آید که افراد انگشت شماری می توانند آنرا تصور کنند. خلاصی محض و قطعی از رنج اما با آسودگی ابدی اراده میسر است این حقایق موضوع بخش بعدی کتاب حاضر است

پ-خلاصی موقت از بند اراده

13-شناخت شهودی- الهامی (جوهر اشیا: زیبایی های طبیعی- هنری)

در فصل هشتم از شناخت الهامی سخن گفتیم شناختی الهامی که بر خلاف شناخت مبتنی بر خرد نه از پیوند منطقی مفاهیم مجرد بلکه بطور ناگهانی از فعالیت ناآگاهانه مغز بیرون می جهد و به سهولت به آگاهی در می آید. منباب مثال از حس همدردی یاد کردیم که به کمک آن آدمی بصورتی الهامی و با بینش بی واسطه به یگانگی سرشت خود و دیگران پی می برد اینگونه ادراکی را حتی افراد عاجز از استدلال مجرد فلسفی در باب ماهیت ذات درونی اشیا، نیز می فهمند .

نه تنها سرشت اصلی هر شی یعنی اراده هر شی را از اینراه بروشنی در می یابیم بلکه صور منحصر بفرد جلوه ی اراده ها را نیز می توانیم باز شناسیم چنین شناختی که از طریق مقایسه عین و ذهن حاصل می شود شناختی سهل و آشکار است . افلاتون به ما می آموزد که ما نه سرشت اصلی اشیا، بلکه فقط نمود و سایه اشیا را میتوانیم بشناسیم این موضوع را او در مقایسه عینی زیر بیان میداشت : ما در دل غاری نشسته ایم و نگاهمان به دیواره غار است در درگاه غاری که پشت سر ما قرار گرفته آتشی شعله ور است و اشیا جهان در میان شعله آتش و دهانه غار معلقند و سایه شان بر دیواره غار می افتاد بنابر این ما نه اشیا بلکه سایه و حرکات سایه اشیا را می بینیم . چنانچه اندکی در این مثال تامل کنیم در می یابیم که اگر فردی که در دل غار نشسته روی بر گردانده و نگاهی به اشیا یاندازد می تواند سرشت اصلی اشیا را ببیند. ما این نکته را هنگامی دریافتیم که سرشت تمامی اشیا را همچون اراده بهنگامی که بطور موقت آرام میگیرد و فرد را از بندگی خویش رها می سازد تا خرد آدمی بتواند خود را وقف نگرش ناب و مستند جهان کند تشریح کردیم . آسودگی موقت اراده با توقف موقت رنج همراه است و هم زمان با فعالیتهای پژوهشی - عینی شناخت چنان درجاتی از رضایت خاطر را پدید می آورند که هر پژوهشگر و عالم به بیان دیگر هر انسانی که به فلسفه واقعی اشتغال دارد آنرا تجربه کرده و می شناسد .

اراده را نه تنها در مفاهیم مجرد بلکه با صور بینشی نیز میتوان باز شناخت چه در صور مختلف سیرت منحصر بفرد هر یک از موجودات و چه بخود خود . بدین سان نیروهای طبیعی نه تنها مفاهیمی مجرد نیستند بلکه با تاثیری که ازخود بجای می گذارند بعینه قابل رویتند در معابد یونانی به مقابله سنگینی

بدنه با استحکام ستونهای نگاه دارنده اشاره داشتیم. بدین سان نیروهای طبیعی در مزارع جنگلهای و رودها در نهرها و آبشارها در دریاها و رودخانه ها در تپه ها کوه ها و سخره ها و پرتگاه ها در دره های پوشیده از یخ در همه جا نمایانگر سرشت ارده در بصور مختلف نیروهای طبیعی و در جدال دائمی این نیروها با یکدیگر هستند.

جهت نیل به این شناخت ناب بایستی اراده شخص ناظر حتی المقدور از تلاش سودجویانه خویش چشم بپوشد - یعنی خاموش بماند این پیش شرط لازمی در نیل به درک حقیقی طبیعت است. ما آنگاه که از علائق کوچک خویش چشم می پوشیم آنگاه که نیروهای طبیعی هم چون کوه های سر به فلک کشیده و طوفان های دریاها خصلتی والا بخود می گیرند که انسان ناتوان همانگونه که شیلر در سرود زنگها توصیف می کرد در برابر عظمت آن متحیر می ماند شکوه زیبایی طبیعت تنها زمانی در ما موثر می افتد که حتی المقدور خطای را بدون استیلاي اراده به جهان بنگریم تا بتوانیم شناخت ناب را تجربه کنیم.

نحوه دیگری که سرشت اشیا را مستقیماً و بی میانجی و به سهولت در می یابیم نگرش هنری است. سرشت نیروهای طبیعی و جدال نیروهای طبیعی علیه یکدیگر را بطور مستقیم در مثال جدال نیروی وزن با نیروی استحکام ستون در معماری را بی میانجی و بسهولت تشریح کردیم. صور دیگر جلوه های اراده شاخه های دیگر هنر را می سازند هنر مجسمه مرئی را ترسیم می کند. با این نکته مشاده می کنیم هرگاه اراده به خاموشی بگردد نظارت هنری میسر می شود بجزدی که تابلویی احساسی کریه در تماشاگر ایجاد کند و یا ذائقه جنسی او را تحریک کند اراده برخواسته و نظارت هنری ناممکن می شود.

اراده نه تنها در نمودهای مرئی هنر ظهور می کند بلکه در آگاهی انسان یعنی در موضوعات ادبی که جلوه های فردی اراده اند نیز ظاهر می شود خاموشی اراده موجب صعود شناخت به یکی از والاترین شاخه های هنری یعنی کسب آگاهی از طریق هنر موسیقی می گردد.

موسیقی مانند دیگر شاخه های هنر تجسمی نمونه ای از جلوه اراده انواع نیست بلکه موسیقی مستقیماً سرشت خود اراده است سرشتی پیوسته کوشا سرشتی که با دستیابی به سرعتی موزون با هر ضرب آهنگش خرسندی می آورد اما نمی تواند در این رضایت خاطر در جازده بدامن بی حوصلگی سقوط کند ارضای دائماً ظاهری اراده را می توان بصورت شتابی پایدار و با میزانی از پیش مقرر و ثابت تصور کرد یعنی ارضای دائمی اراده. ناظر را اینگونه شرح داد (هر چه سرعت نوای ملودی موزون تر شود غیر قابل تحمل تر می گردد موسیقی نیز باید همچون اراده در تلاشی دائمی باشد هم آهنگی نوا آنگاه به گوش خوش آیند است که بیان محونا هم آهنگی (یعنی احما، باصطلاح رنج) باشد همانگونه که فلسفه علمی است تام موسیقی نیز هنری تام است.

این امر زمانی صحت دارد که مراد ما موسیقی براستی شهودی - الهامی باشد. موسیقی شهودی - الهامی نزد موسیقی دانان ورزیده این بطور ناگهانی و از ضمیر نا خود آگاه بر می خیزد و خود را در طنین آهنگ منعکس می سازد همانطور که توضیح دادیم سرشت اصلی هنر در نهان بودن آن است. موسیقی نیز نباید از بی راهه ی افکار مجرد و با محاسبه و تامل ساخته شود. کل موسیقی برنامه ریزی شده که بیاری کلمات و اندیشه ها توضیح داده شده و فهمیده می شود بحکم ذات خود غیر هنری است زیرا نه ابزاری هنری بلکه ابزاری علمی در آن بکار رفته است ابزاری نهان و نا متناسب با سرشت هنر. متأسفانه امروزه نیز موسیقی برنامه ریزی شده یگانه میدان دار حوزه هنر موسیقی گشته و تدوین نت های موسیقی به سطح یک فن تنزل کرده است به نحوی که بشود هنر موسیقی بصورت تخصصی فراگرفته و آن را چون فن بکار رود.

گرایش انتزاعی که سرشتی هنر ستیز دارند در دیگر حوزه های هنری مثلاً هنر تجسمی بچشم می خورند ادبیات که یگانه ابزار بیانش زبان است بحکم ذات خود از مفاهیم مجرد تشکیل شده است. ادبیات زمانی متمادی در زمره آزادترین شاخه های هنری بود. از این رو نویسنده خود را نه بازبان انتزاع بلکه با تصاویری شهودی بیان می کرد.

از بقایای آثار گذشتگان چنان ساختاری روشن و آشکار از موسیقی موجود است که از هر تفکر برنامه ریزی شده و گرایش محلی بدور است. هنگامی که هنرمند در خلق اثرش از اراده چشم می پوشد می تواند به هنر موسیقی خود خصلتی فرا زمینی داده و جلوه ای از رها شده از بار زمینی بدان بخشد. بگونه ای که این امر در آثار هندل، موتسارت و بتهون ملاحظه می شود. برای روشن کردن جایگاه شناخت ناب و اهمیت آن در موسیقی و در فلسفه به گفتار شوپنهاور در باب سرشت نبوغ استناد می کنیم تا در مجالی از زیبایی کلام وی بهره جوئیم:

"موسیقی های مختلفی خلق می شوند فلسفه های متفاوتی به رشته تحریر در می آیند نقش های رنگارنگی بهم در می آمیزند و اشعار فراوانی بر کاغذها نگاشته می شوند آثار نوابغ نفعی ندارند بی بهره گی از خصائل اساسی آثار نوابغ است این نشان شاهانه آثار هنری است کلیه آثار بشر جهت حفظ بقا و تسهیل زندگی بنا شده اند آثار نوابغ تنها برای خود خلق شده اند از اینرو آنها را باید میوه ی رسیده ی حیات پنداشت آثار هنری احساسی لذت بخش در دل می آفرینند آنگاه که از فضای تنگ نیاز به بیرون راه یابیم درمی یابیم که زیبایی با سودمندی فصل مشترکی ندارد. سروهای سر بر فلک کشیده بی ثمرند ولی درختان بارور خرد و بد قواره اند گستان گل سرخ میوه ای ندارد اما باغچه کوچک و بی بو بسی حاصلخیز است زیبا ترین بنا ها نه از مفید ترین هایند معبد نه جای سکونت است افراد برجسته با شایستگی های بی همتای خود به امری همت می گمارند که به بهترین وجه برای آن تربیت شده اند ظروف منقوش به بهترین رنگ و نگارها را نشاید همچون دیگ طبخ غذاهای دلچسب بکار برد مقایسه افراد مفید با نوابغ مقایسه کلوخی است با زمرد".

ج - خلاصی قطعی از بند اراده 14- از میان بردن گناه و رنج

آنگاه که اراده آدمی موقتا می آساید تماشای طبیعت و آثار هنری مخلوق دست بشر، فرد را از فلاکت حیات و محمات زمینی رها ساخته، فري شگرف به وی ارزانی می دارد خوشبخت آنکه که اراده خویش را مهار ساخته، تا بر گناه و عذاب غلبه کند. راه های دست یابی به حالات را در نوشته های پیشینیان میتوان یافت، نه تنها در افسانه ها و در نزد ریاضت کشان مسیحی قرون وسطی بلکه نزد قدیس های برهمن و بودایی. در هند کهن نیز چنین آثاری موجود است و پس از سپری شدن قرنهای جاه و جلال فرهنگی آن همواره تسخیرناپذیر است. نخست باید چگونگی آرمیدن اراده را توضیح دهیم زیرا گوهر و سرشت اراده دائما در کار مطالبه ای مستمر است از آنجائی که کلیه رویدادهای جهان محسوسات تابع رابطه علت و معلولند کردار مبتنی بر اراده نیز در جهان محسوسات تابع جبر محیط است ولی رابطه علت و معلول نیز خود مستقل از جهان محسوسات است از هیچ جبری پیروی نمی کند اراده ای آزاد است که حتی بجای تائید خود خویشتن را نیز نفی می کند تلاش اراده گاه نه در یافتن راه های نو، بلکه در یافتن سکون مطلق است. همراه با خاموشی اراده، هر رنج و گناهی نیز از بین خواهد رفت.

این حقیقتی مسلم است که در نوشته های مقدس هندی ها بکرات بدان اشاره شده است بین هندی ها همچنان رواج دارد در میان اروپائیان امروزه این امر به کلی ناشناخته و دور از ذهن می نماید رستگاری ناشی از عزلت گزینی در جهان و چشم پوشی از خواهش ها و تمنیات نه تنها هسته مذاهب برهمن و بوداست بلکه سرشت اصلی مسیحیت نیز چنین است. یادگارهایی از احادیث کهن که در دنیای مبتذل امروز سر به افلاک می ساینند پارسایان و راهبان آئین های مختلف و از بقایای نخستین جانهای پاک مسیحی کلیساهای کاتولیک و ارتودکس در یونان و روم هستند.

مادامی که "طفل عالم" به تمامی گرفتار اراده نشده است چنان احساسی از رهائی و آرامش رو به افزایش دارد که از هیچ رضایت فرار و موقتی - در لحظاتی که شخص از وهم و آز رهائی جسته و در لذت آگاهی غرق می گردد حاصل نمی شود.

تنها در مواردی اندک که بشر موفق گردیده بطور کلی از اراده روی بر گردانده یا اراده را از بین ببرد توانسته است در تمامی دوران عمر خویش از عذاب و گناه رهایی یافته و یا آئین و زندگی خود نمونه هائی از امکان رسیدن به رستگاری را عرضه دیگران کند رستگاری کلی جهان نه تنها با نفي صور فردي نمود در اراده (4) بلکه با نفي كل جهان يعني نفي كل جهان که تنها جلوه ي اراده است حاصل می شود پیش گوئی در این مورد ناممکن است زیرا اراده بودی خود مختار و مستقل از هر جبری است .

حقایق کشف شده ی دانشمندان علوم طبیعی نوین مبین برخی عوارض حاکی از نفي كل حیات است در حاشیه یادآوری این نکته دور از واقعیت نیست که ستارگان همواره از یکدیگر دور گشته و در فضای بیکران پراکنده می شوند این نکته خود نشانی از تلاشی کیهان است هر چند این امر را نمی توان دلیلی قانع کننده در نابودی بی درنگ جهان تلقی کرد .

با این وجود هیچ دانشمند علوم طبیعی تردیدی به دومین اصل از دانش ترمودینامیک ندارد . بموجب این اصل در تبدیل انرژی گرمایی به دیگر صور انرژی تنها بخشی از انرژی گرمایی تبدیل شده و همواره مقداری اختلاف انرژی حرارتی بجا می ماند . در حالیکه در تبدیل هر نوع انرژی به انرژی گرمایی كل آن انرژی به گرما مبدل می شود در مبادله کلیه صور انرژی به یکدیگر بطور اجتناب ناپذیر بخشی از انرژی به گرما تبدیل می شود که از آن را انرژی تلف شده مصطلح می گویند . از اینرو فیزیک دانها از پیش تر بر این نظر بودند که از كل انرژی موجود در عالم همواره مقداری به گرما تبدیل می شود .

چون گرما همواره از اجسام گرم به اجسام سرد انتقال می یابد گرایش گرمایی موجود در فضا در جهت تقسیم متناسب حرارت است در انتهای این روند حتی گرما هیچ نوع از انرژی بجای نمانده و در هیچ کجا اختلاف حرارتی وجود نخواهد داشت لذا حالت فرجامینی را در اصطلاح علوم طبیعی (نقطه مرگ گرمایی جهان) می نامند . گرایش جهان بسمت این وضعیت پدیده ی خوددائی اراده است .

15- نمایش مصور رحمت : آئین بودا

همانگونه که در پیشگفتار آمد سرشت اصلی دین نه مبتنی بر جهان بینی مجرد بلکه مبتنی بر جهان بینی مصور است لذا دین از این نظر از فلسفه متمایز می گردد دین بحکم ذات خویش نیازی به جزم های کلیسا و اعتقاد به خدا ندارد . در حالیکه درك فلسفه اغلب بدلیل نحوه کار علمی اش یعنی به دلیل بکارگیری مفاهیم مجرد و فرایند های فکری منطقی آن برای افراد عادی دشوار می نماید اما دین بمانند هنر روشی شهودی مصور بکار می برد . از اینرو دین بسهولت فهمیده شده و خصلتی عاطفی کسب می کند در برابر این امتیاز اما زیان دین به دلیل عدم تشریح دقیق و ظریف حقیقت یی تنها با تکیه بر تشبیه و بسنده کردن به کنایه سنگینی می کند چنانچه در انتها در این خرده کنایه ها و تمثیلات و تصاویر ذهنی در بمانیم - که اغلب نیز چنین می شود - فهم سرشت دین ناممکن گشته و از چنین.....(?) بودا که بحکم ذات خویش لائی گری است اغلب خدا پرستی پنداشته شده و روحانیون جاه طلب به بزرگترین آتیه - نیست و بشردوست عالم مهر خدائی زده اند .

بنابر این مراد ما در اینجا نه این نوع بودیسم مسخ شده بلکه حکمتی ناب است که بودو بنا نهاده و در کتب مقدس ثبت است آئین بودا در نخستین صور خود نوعی فلسفه ی انتقادی را مطرح می کند تا آنچه را در حقیقت کلمات نهفته است با دقت علمی مطرح سازد در این آئین حقیقت با تصاویری شهودی و با زیبایی ای نادر باین می شود مبانی این آئین چهار حقیقت مقدس است :

نخست حقیقت مقدس رنج : تولد رنج است مردن رنج است زندگی رنج است بیماری رنج است درد . و غم و غصه و یاس و ناامیدی رنج است دوری یار رنج است وصال نایار رنج است آنچه را انسان مشتاقانه می جوید و نمی یابد موجب رنج است سخن کوتاه هر گونه وابستگی رنج است .

حقیقت سوم از امکان نابودی رنج سخن می گوید .

حقیقت چهارم راه نابودی رنج یعنی راه انصراف و چشم پوشی را نشان می دهد .

تناسخ ارواح از جمله تمثیل های بارز گفتار سیمائی در مذهب است که نمی توان آن را نکته به نکته دریافت بیانی که در فصل چهارم بیان داشتیم یعنی "سرشت کل عالم یکی است و ما در سرشت درونی خویش با سایر انسانها و حیوانات یگانه ایم" از آنجا که فهم این مطلب برای بسیاری از افراد بسیار دشوار است این حقیقت بگونه ای مصور بیان شده است "انسان پس از مرگ دوباره همچون انسان و یا حیوان پدیدار خواهد شد" بدین طریق پیروان آئین بودا بنحوی ساده در می یابند که حیوان نه موجودی خوار و فاقد حق ، بلکه موجودی است به حقی مساوی با انسان . از جمله از این واقعیت مسلم که زندگی گناهی است که باید رنج زنده گی تقاص داده شود بصورتی شهودی از این حقیقت سخن می راند که بزبانی سمبلیک " هر موجودی پس از مرگ در گالبدی عالی و پست (انسان یا حیوان) بسته به نوع کردار و گناهی که در حیات خویش داشته ، وقتی دوباره پای به جهان گذاشت" در این روش جهان مصور ، جهان رویدادهای عالم بطور واقعی یعنی در چرخشی ابدی و بیهوده نمایش داده می شود. در اینجا نیز با نابودی اراده و با گذار اختیاری به نیستی یا بزبان هندیان عهد باستان با گذار به نیروانا (نیستی) می توان از این دور باطل گریخت. در نیروانا چهار چیز وجود ندارد: تولد، عمر، بیماری و مرگ . این بود پرتوئی به دیار دور. " آئین بودا از راه فلسفه شوپنهاور" که برای بسیاری از افراد هدفی دست نیافتنی است.

3) خواننده توجه کند چنین مثال های ملموسی را نویسنده پیش از سالهای 1933 مطرح نموده است.

4) شوپنهاور خود کشتی را حذف يك صورت از صور اراده تلقی می کند و آنرا امری بیهوده می پندرد زیرا اراده در دیگر صور خود همچنان به حیاتش ادامه می دهد. پایان

ebisalem@yahoo.com